**حضور و وجود امام زمان**

**ایجاد انگیزه :**

ما معتقدیم که امام زمان زنده و حاضر است. در روایات آمده که: «یمشی فی اسواقهم»: یعنی حضرت در بازارهای شما با همین جسم فیزیکی، حرکت و زندگی می کنند و «یتعوا فروشهم»: بر فرش‌ های شما قدم می گذارند و هر ساله در مکه تشریف دارند و در واقع امیر الحاج، وجود مقدس امام زمان است. «یسلم علی الجماعه»: به شما سلام می کنند. چناچه در روایت است که چون حضرتش ظهور می کند، همه می گویند: ما ایشان را دیده بودیم. «یرونه و لا یعرفونه»: مردم او را می بینند، ولی نمی شناسند و چه خوش گفت آن شاعر که:

یار نزدیک تر از از من به من است این عجب تر که من از وی دورم

متن و محتوا :

و دقیقا نکته مهم بحث اینجا است که با اینکه ایشان زنده و حاضر هستند، اما چقدر در زندگی ما حضور دارند؟ امور بسیاری در زندگی دنیوی است که برای ما هیچ تأثیری ندارد. مثلا در کهکشان ها، کرات زیادی است، ولی چه ارتباطی به ما دارد؟ چیز های زیادی در زندگی ما هست، ولی تأثیر به سزایی ندارد؛ خدا به عنوان بالاترین حقیقت هستی وجود دارد، اما چه بسیار انسان هایی که خدا را نمی شناسند و به او کاری ندارند و در واقع خداوند در زندگی شان جایگاه و نقشی ندارد.

چه کنم با که بگویم غم دل یار در خانه و من مهجورم

فرض کنید خانواده ای که فرزند کنکوری ندارد. خیلی از هیاهوهای امتحان کنکور و قبول شدن و نشدن برایشان بی مفهوم است و در واقع برایشان مهم نیست که در خارج چه حوادثی در حال رخ دادن است. اما در مقابل، خانواده ای که فرزند کنکوری دارند، زندگی خود را با این مسأله تنظیم و به گونه ای برنامه ریزی می کنند که با نزدیک شدن به امتحانات بتوانند آرامش خود را حفظ کنند. به عبارت دیگر این موضوع در زندگیشان حضور دارد.

البته آنچه پیرامون حضور حضرت در زندگی عرض کردیم، برای همه نیست و خوشا به حال کسی که آن وجود نازنین در زندگیشان حضور جدی و واقعی دارند. به قول بزرگی ـ اگر چه سخن تأسف آوری است ـ ما خیلی از جدی ها را بازی و بسیاری از بازی ها را جدی گرفتیم. مثلا در مسابقات فوتبال جام جهانی که مربوط به کشور خودمان بود و دوست داشتیم تیم مان ببرد. ولی این مسابقات به گونه ای وارد زندگی برخی شده بود که سعی می کردند وقت خود را تنظیم کرده و در ساعت مسابقه در منزل باشند. اگر مهمانی هم می رفتند، به جایی می رفتند که بتوانند مسابقه را به راحتی تماشا کنند. خیابان ها خلوت می شد و خلاصه همه چیز تحت تأثیر واقع می گشت. مسابقه ای که در نهایت بازی بود، چقدر جدی شده بود؟!

آیا برای شیعه از امامشان امر جدی تر هست؟ ولی متأسفانه این مطلب به اندازه ای به بازی گرفته شده و آنگونه که باید و شاید جدی گرفته نشده است؛ چه آنکه با غیبت ایشان و ندیدن آن وجود مقدس عادت کرده ایم.

مسأله شرعی خود را از عالم می پرسیم، یا به رساله او رجوع می کنیم. در ایام عزا و اشک، خوب عزاداری می کنیم و اشک می ریزیم. در روزهای جشن و سرور، شیرینی و نقل پخش کرده و همه جا را چراغانی می کنیم. در بازار هم کاسبی می کنیم و خلاصه در نبودن حضرت احساس کمبود نمی کنیم و به این وضعیت عادت کرده ایم.

به هر حال، برای شیعه نباید چیزی مهم تر از امام باشد و زندگی خود را با او تنظیم کند. از دور به اهل بیت:سلام و درود فرستادن امری پسندیده است. اینکه بگوییم: «السلام علیک یا صاحب الزمان»، «السلام علیک یا ابا عبدالله». اما هنر حقیقی آنست که آن وجودهای نورانی به زندگی انسان وارد شوند. یعنی زیباتر آنست که امام زمان وارد زندگی و کسبمان شود. اگر حضرت به خانه ای وارد شوند، لازم نباشد که از خجالت ایشان چیزهایی را پنهان کنیم. نکند که حضرت بفرمایند: فلانی! تو که رفیق ما هستی در کاسبی چه می کنی؟ و چرا اینگونه زندگی می کنی؟ تو فقط از دور به ما سلام می دهی و چرا من وارد زندگیت نشدم و برای خوشایند من زندگی ات را تنظیم نکردی؟

به راستی چرا در بازار کسب و کار، دیگر خبری از امام زمان نیست؟!

به یاد دارم که یک بار به مشهد مشرف شده بودم و چون از حرم امام رضا بیرون آمدم، سوار ماشینی شدم. بعد از مدتی یک مسافر دیگر هم سوار شد. هنوز مسافت زیادی نرفته بود که مسافر پیاده شد و چون غریب بود، راننده چندین برابر از او کرایه گرفت. بنده خدا چون عجله داشت، نایستاد که چانه بزند. ولی می دانست که کرایه زیادی پرداخت کرده است. وقتی رفت، راننده شروع کرد به درد و دل کردن با من. گفت: حاج آقا مدتی است که روزیم برکت ندارد. چندین نوبت کار می کنم ولی برکت ندارد. پیش کسی رفتم تا ذکر و وردی بدهد تا بلکه کمی وضعیت بهتر شود. چله ای به من داد و الآن مشغول انجام دادن آن هستم، ولی بی فایده.

به او گفتم: خدا پدرت را بیامرزد. تو همین چند دقیقه قبل از مسافر بیچاره ای چندین برابر کرایه گرفتی. این ظلم را نکن تا از در و دیوار برایت برکت ببارد و نیاز به چله هم ندارد. ما فکر می کنیم که فقط به ذکر و چله و تسبیح گردانی است.

در روایت آمده است که حضرت زهراء به قبرستان احد رفته بودند. محمود بن ابو امر گوید: حضرت زهرا را دیدم که وارد قبرستان شدند و بر سر چند قبر فاتحه خواندند. من ایستادم که حضرت کارشان تمام شود. جلو رفتم و پرسیدم: از شما سؤالی دارم. فرمودند: بپرس. گفتم: به صورت روشن بفرمایید که آیا پدرتان پیغمبر خدا، بعد از خود کسی را تعیین کردند یا نه؟ حضرت زهراء فرمودند: از شما تعجب می کنم که مگر در غدیر خم نبودید. هنوز چندی از آن واقعه نمی گذرد که حدود 100 هزار نفر ایستاده بودند و پدرم دست علی را بلند کرد و فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه». آیا پدرم روشن تر از این امام را تعیین بکنند؟ آن شخص گفت: «فما باله قعد عن حقه». یعنی پس چرا حضرت علی در خانه نشست و قیام نکرد و شمشیر نکشید؟! حضرت فاطمه زهراء جوابی دادند که اگر غیر ایشان، و غیر معصوم بود، نمی دانست چنین جوابی بدهد. حضرت فرمودند: «مَثَلُ الإمام مَثل الکعبة إذ تُؤتی وَ لا تَأتی». امام مانند کعبه است که مردم باید به سمتش بیایند. این حاجی است که به دور کعبه می گردد. اوست که باید زحمت راه را به جان بخرد و به مسجد الحرام برود و طواف کند و حاجی شود. پس مردم باید با امام دست بیعت بدهند و ایشان، خود را به زور و ظلم حاکم بر مردم نمی کند.

یکی از فرق های بین نبوت و امامت هم همین است که نبی کسی است که از طرف خداوند پیامی را برای مردم می آورد و به دست آنها می رساند تا حجت تمام شود. حتی اگر مردم پذیرا نباشند، بر پیامبر است که پیام خدا را برساند. اما وظیفه امام پیغام رسانی نیست و ایشان برای اجرا و تحقق دین می آیند و بر پا کردن دین به اجبار امکان پذیر نیست. بلکه خود مردم باید با او دست بیعت بدهند که اگر بپذیرند، امام می آید و حاکمیت را به دست می گیرد. اما اگر قبول نکردند، شتر خلافت را از در خانه امیرالمؤمنین7به جای دیگر می برند و ابتدا سراغ حضرت نیامده و ایشان را 25 سال خانه نشین می کنند. اما پس از این مدت بر ایشان هجوم آورده که یا امیرالمؤمنین ما حاضریم با شما بیعت کنیم.

لذا این مردم هستند که باید خود را با امام تنظیم کنند. وجود مقدس حضرت ولی عصر، بقیت الله نیز اینگونه است. تا مردم و حداقل شیعیان و دوستان امام زمان در زندگی خود جایی برای ایشان باز نکرده باشند و دست بیعت واقعی با حضرت نداده باشند، غیبت حضرت طول می کشد؛ چرا که ایشان آخرین ذخیره خدا است و بعد از ایشان ولیّ دیگری نیست.

به دیگر سخن، امام وقتی می آیند که محترم باشند، وقتی می آیند که مردم آنقدر آماده باشند که لازم نباشد مانند جدشان امیرالمؤمنین7اصرار کنند.

بنابراین ما باید سعی بکنیم که در زندگیمان، ولیّ محور باشیم و آهسته آهسته این را تمرین کنیم که کارهایمان مورد رضایت حضرت باشد. آن عهدی که با حضرتش بسته ‌ایم، تجدید کنیم که یکی از وظایف ما همین تجدید عهد با ایشان است.

آن عهد اینست که ای امام زمان! سعی من در هر روز اینست و شما نیز یاریم کنید که محور زندگیم پسند و ناپسند شما باشد. آنچه را می پسندید انجام دهم و آنچه را ناخوش می دارید، ترک کنم. اگر سخنی است که آن آقای عزیز نمی پسندند، نگوییم و آن کاری را دوست ندارند انجام ندهیم. شیعه جز این، مراقبت ندارد. یعنی اینکه ببیند آیا تسلیم است یا نه؟

اینکه گفته اند انجام واجبات و ترک محرمات نیز داخل در همین محدوده است؛ چه آنکه امام زمان دوست دارند ما واجبات را انجام دهیم و از محرمات دوری کنیم و این کار آسانی نیست. در روایتی از خود آن ذوات مقدسه آمده است: «إِنَّ أمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ». امر ولایت ما اهل بیت، سخت است و هر کسی زیر بار مسئولیتش نمی رود.

عارفی گفته بود: تا رسیدن به خدا، دو قدم بیشتر نیست؛ قدم اول اینست که انسان بر روی خودش پا بگذارد و قدم دوم رسیدن به خداوند است

یک قدم بر خویشت نه یک قدم در کوی دوست

عارفی دیگر گفت: راه را طولانی نکن. تا رسیدن به خدا دو قدم نیست، بلکه یک قدم است و آن اینکه انسان بر خویش پا گذارد

خود را مبین که رستی

بله، یک قدم هست ولی برداشتن همین یک قدم کار دشواری است. هر کسی به حساب خود رسیدگی کند. بسیاری از ما تا زمانی به دنبال ولی خدا هستیم که منافعش تأمین شود. یعنی به خاطر خود به جستجوی ولی می گردد و در واقع ولی خدا را برای خود و نه برای ولی می خواهد. خود را برای او که نه، بلکه او را برای خود می خواهد.

یک بار در بیمارستان بودم. خانمی پشت درب اتاق عمل بود که معلوم بود مریض سختی دارد و بسیار مضطرب است. ایشان بلند بلند به صورتی که ما در کناری صدایش را می شنیدیم می گفت: ای امام زمان اگر مریضم را شفا دادی که هیچ، وگرنه، دیگر به تو کاری ندارم و دیگر از ما نماز و روزه نخواه. یعنی آن امام زمانی خوب است که هر چه من می گویم و می خواهم، بگوید: چشم.

گاهی می شود که چیزی را می خواهیم و به مصلحت ما نیست. خب اگر از این درگاه قهر کنیم، به کجا برویم؟ در قرآن مجید قضیه عجیبی آمده است و آن اینکه وقتی حضرت موسی از سوی فرعونیان تحت تعقیب قرار گرفت، آیه شریفه می فرماید: «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا». به شهر آمد و دید دو نفر با هم نزاع و درگیری دارند: «فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِن شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ». یکی از شیعیان و از بنی اسرائیل بود و دیگری دشمن فرعونی. همین که شیعه او چشمش به موسی افتاد، گفت: ای موسی به دادم برس. حضرت موسی جلو رفت و مشتی به فرعونی زد و دشمن در جا افتاد و مرد. این مشت چقدر قدرت داشته که بتواند یک نفر ار بکشد. آری، موسی و بنی اسرائیل مردانی قوی هیکل بودند. القصه اینکه موسی از یک طرف و آن شیعه هم از طرف دیگر فراری شدند. البته معلوم باشد که آن شخص به حق کشته شده بود؛ چرا که حضرت موسی معصوم است و در حق کسی ظلم نمی کند. آن دشمن کسی بود که افراد زیادی را کشته بود.

فردای آن روز حضرت موسی به شهر آمد و همان شیعه دیروزی را دید که با شخصی دیگر نزاع می کند. تا چشمش به حضرت افتاد، دوبار فریاد زد که ای موسی به فریادم برس. ابتدا موسی او را توبیخ کرد که چرا هر روز شر به پا می کنی و سپس جلو رفت تا او را نجات دهد. آن شیعه گمان کرد که برای زدن او آمده و لذا گفت: «أَتُرِيدُ أَن تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ». یعنی آیا می خواهی مرا بکشی، همانطور که دیروز یک نفر را کشتی؟ و در واقع ایشان را لو داد. یعنی این شخص، شیعه ای بود که موسی را تا زمانی که در خدمتش بود، دوست می داشت و چون گمان کرد که دیگر در خدمتش نیست ـ با اینکه حضرت می خواست به او کمک کند ـ اولین کسی بود که او را لو داد. والا چه کسی خبر داشت که موسی کسی را کشته است؟!

این قصه درس بزرگی می دهد که شیعه خود خواه، زمانی که ولی خدا را برای خودش بخواهد خطش جدا می شود.

همه شنیده ایم که یکی از سؤالات اعتقادی شب اول قبر، درباره امامت است که من إمامک؟ بعضی جواب این سؤال را ـ با اینکه سؤالات شب اول قبر، سؤالات ساده ای است ـ نمی دانند و این بسیار عجیب است. اگر از کودکی این سؤالات را بپرسند که مثلا پرودگارت کیست؟ خواهد گفت: الله. پس چطور است که انسانی که 80 یا 90 سال در این دنیا زندگی کرده، به سادگی نمی تواند جواب دهد؟!

چرا نمی تواند این سوالات را جواب بدهد و دچار چنین سرگردانی می شود؟ جواب این است که قرار نیست که این زبان گوشتی جواب دهد تا هر دروغی خواست بگوید. بلکه سؤالات، از حقیقت وجود ماست. من ربک؟ یعنی در دنیا تحت تربیت چه کسی بودی؟ کسی می تواند جواب دهد که واقعا تحت تربیت خدا بوده باشد و الا اگر کسی به دنبال شیطان بوده است، نمی تواند جواب دهد.

من امامُک؟ امام یعنی کسی که جلودار است و دیگران به دنبال او هستند. کسی می تواند بگوید امام من، علی و اولادش بودند که به دستورات ایشان عمل کرده باشد. وگرنه کسی که هرچه دلش خواست انجام داد، امامش نفسش بوده است. لذا جمله «و هو عهدی الیک و میثاقی لدیک یا صاحب الزمان» یعنی ما نه در این عالم دنیا، که قبل از آن با شما عهد بستیم.

مرحوم مجلسی در جلد پنجم بحار الأنوار، حدود 70 روایت نقل کرده است که کسانی که در این دنیا شیعه هستند و شیعه به دنیا آمدند، در آن نشئه عهد بسته اند و اینگونه نبوده که تصادفی شیعه شده باشند. از این میان، 30 یا 40 روایت است که دارای سند صحیح می باشد. لذا اگر در دعای عهد دقت کنید، می گوییم: «اَللّـهُمَّ اِنّي اُجَدِّدُ لَهُ في صَبيحَةِ يَوْمي هذا وَ ما عِشْتُ مِنْ اَيّامي عَهْداً وَ عَقْداً» یعنی من با امام زمان تجدید عهد می کنم، نه اینکه عهد می بندم. عهد در جای دیگری بسته شده است و در اینجا آن عهد را تجدید و تکرار می کنیم.

گاهی برخی مراجعه می کنند که ما در خانواده ای شیعه به دنیا آمده ایم و شیعه شده ایم. عرض می کنم که اینطور نفرمایید؛ چه آنکه شیعه شدن شما اتفاقی نبوده است و توفیقی بوده که در آنجا عهدی بسته ای و اینجا شیعه شده ای.

حضرت صادق به شخصی فرمودند: تو فقیر نیستی. عرض کرد: (به تعبیر ما) فقر که شاخ و دم ندارد. من فقیر هستم و نمی توانم زن و بچه ام را نان بدهم. حضرت فرمود: من از تو می پرسم که آیا حاضری تمام ثروت دنیا و گنج های زیر زمینش را بگیری و دست از ولایت و محبت ما اهل بیت برداری؟ عرض کرد: خیر. فرمودند: پس فقیر نیستی و ثروتمندی و قدر این ثروت را بدان.

انصافا باید قدر این شیعه بودن را دانست که دیگران چنین نعمتی ندارند که امام صادق7می فرمایند: وقتی جانت به حلقوم رسید، می گویی: خوش به حال من که چنین مذهبی داشتم. لذا هر روز ولو به میزان کم، وقتی را برای امام زمان بگزاریم و با حضرت خلوت کنیم. اگر حال خواندن مفاتیح را هم نداریم، با همان زبان خودمان با حضرت درد و دل کنیم.

حضرت آیت الله بهجت می فرماید: قبل از اینکه صدایت از دهان خودت به گوش خودت برسد ـ که یک وجب هم فاصله نیست ـ به گوش امام زمان رسیده است.

گریز و روضه :

السّلام علیک یا بقیة الله.

امام زمان می‌آید و انتقام این جسار‌ت‌ها را می‌گیرد. یا بقیة الله، شما هم از این جسارت‌ها ناراحت می‌شوید. امام زمان ع بعد از دویست سال بعد از واقعه‌ی کربلا روضه خواند. اما چه قدر زیبا خواند: حسین من، من هم شب گریه می‌کنم، و هم روز گریه می‌کنم. اگر اشک چشمم تمام شود خون گریه می‌کنم؛ وَ لَاَبکِیَنَّ عَلیکَ بَدَلَ الدُّموعِ دَما. حسین من، مصیبت‌های تو فراموش شدنی نیست. چند جمله از زبان امام زمان بخوانم:

السَّلام عَلی الشَّیْبِ الخَضیب وَ عَلی الخَدِّ التَّریب و عَلی الْبَدن السَّلیب. (بحارالانوار، ج 98، ص 235؛ سوگنامه آل محمد، ص 158).

می‌دانید این جمله یعنی چه؟ یعنی جد بزرگوارم، سلام من بر آن محاسن خون آلودت. سلام من بر آن بدن عریانت. سلام من بر آن لب‌هایی که کبود شد. سلام من بر حلقوم بریده‌ات. سلام من بر صورت خاک آلودت. سلام من بر آن سری که بالای نی رفت. سلام من بر آن بدنی که پایمال سم اسب شد.

یا بقیة الله، شما خواندی و گریه کردی. شما قتلگاه نبودی و ندیدی، با این حال فرمودی: خون گریه می‌کنم. اما عمه‌ی سادات در کربلا این قضایا را دید؛ صورت خاک آلود را دید! گلوی بشکافته را دید! محاسن خونین را دید!

خودم دیدم ز بالای بلندی که محبوب خدا را سر بریدند

خودم دیدم که گل‌های نبوت ز بی آبی همه پژمرده بودند

خودم دیدم گلوی اصغرم را خودم در بر کشیدم اکبرم را

فَلاَندُبَنَّکَ صَباحَاً وَ مَساءً وَ لَاَبکَينَّ عَلَيکَ بَدَلَ الدُمُوعِ دَمَاً (بحارالانوار، ج 98، ص 237)

چند جمله دعا بخوانیم و خداوند را به وجود مقدس حضرت زهراء3قسم بدهیم که در فرج مولایمان تعیل فرماید:

خدایا! قسمت می دهیم که ما را از غفلت نسبت به امام زمانمان خارج فرما و ما را از یاران ایشان در غیبت و ظهورش قرار بده!

خدایا به محمد و آل محمد، ما را در عهد خودمان با امام خودمان، ثابت قدم بدار!

به حق محمد و آل محمد، امام راحل عظیم الشأن و شهدا را با اهل بیت محشور فرما!

بر توفیقات و طول عمر رهبر بزرگوارمان و خادمین دین بیفزا!

خدایا! تو را قسم می دهیم که در دنیا و آخرت، دستمان را از دامن پر مهر اهل بیت:کوتاه نفرما!

عاقبت ما ختم به سعادت و خیر بگردان!

شادی دل مطهر امام زمان و تعجیل در فرجشان صلواتی به همراه «عجل فرجهم» تقدیم بفرمایید.

اللهم صلی الله محمد و آل محمد و عجل فرجهم